



به نام خدای مهربان

فصله های کودکانه

ماجراهای خاله سوسکه و آقاموشه

# سوسکه داره یه بچه تو بچه روی طاقچه

نوشته‌ی سوسن طاقدیس تصویرگر: سمیه علیپور



این اثر توسط داوران و کارشناسان دبیرخانه‌ی سازمان‌دهی منابع آموزشی و تربیتی دفتر تکنولوژی آموزشی و کمک‌آموزشی آموزش و پرورش، مناسب و مرتبط با برنامه‌های درسی دوره‌ی آموزش ابتدایی دانسته شده است.

ناشر پیشرو در انتشار کتاب‌های کمک‌آموزشی برای مهدکودک‌ها و پیش‌دبستان‌ها

واحد کودک و نوجوان موسسه‌ی نشر و تحقیقات ذکر

کتاب‌های قاصدک

دفتر و فروشگاه مرکزی: تهران، خ انقلاب، خ فلسطین جنوبی، محتشم، شماره‌ی ۲۰، طبقه همکف واحد ۱  
تلفن: ۶۶۴۱۰۰۴۱ (۵ خط) • تلفکس: ۶۶۴۶۸۲۶۳ • کد پستی: ۱۳۱۵۸۴۴۵۴۷  
سامانه پیامکی: ۳۰۰۰۶۶۶۶۳ • www.zekr.co • @ghasedakbooks

- سوسکی داره یه بچه، تو بچه روی طاقچه**
- نویسنده: سوسن طاقدیس
  - تصویرگر: سمیه علیپور
  - مدیر هنری و اجرای جلد: فریدون قصری حقیقی
  - صفحه‌آرایی: کارگاه گرافیک قاصدک (سید مهدی مظلوم)
  - لیتوگرافی: گلپا • کد: ۹۳/۶۲۶
  - تیراژ: ۱۵۰۰ جلد • چاپ سوم: ۱۳۹۸
  - شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۰۷-۶۹۶-۲
  - شابک دوره: ۹۷۸-۹۶۴-۳۰۷-۶۹۷-۹
  - کلیه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای موسسه‌ی نشر و تحقیقات ذکر محفوظ است.
  - سرشناسه
  - عنوان و نام پدیدآور
  - مشخصات نشر
  - مشخصات ظاهری
  - فروست
  - شابک
  - وضعیت فهرست نویسی
  - یادداشت
  - موضوع
  - شناسه افزوده
  - رده بندی دیویی
  - شماره کتابشناسی ملی
  - طاقدیس، سوسن، ۱۳۳۸ -
  - سوسکی داره یه بچه تو بچه، روی طاقچه / نویسنده سوسن طاقدیس؛ تصویرگر سمیه علیپور.
  - تهران: ذکر، کتاب‌های قاصدک.
  - ۱۶ص: مصور(رنگی).
  - ماجراهای خاله سوسکه و آقا موشه؛ ۶
  - ۲-۶۹۶-۳۰۷-۹۶۴-۹۷۸؛ دوره: ۹-۶۹۷-۳۰۷-۹۶۴-۹۷۸
  - فیپا
  - گروه سنی: ب.
  - افسانه‌های عامه - شعر کودکان
  - علیپور، سمیه، ۱۳۶۰ - تصویرگر
  - ۱۳۹۳ س د ۱۵۲۴ ط ۱۳۹۸/۲
  - ۳۵۸۸۶۱۱



یک روز ننه‌ی موشه، بعد از این که جارو پارویش را کرد و فسنجان پخت و همه‌ی خانه را گردگیری کرد، یک گوشه نشست و فکر کرد. کار دیگری نداشت به جز فکر کردن به پسرش آقا موشه و سوسکی خانم. حساب کرد و دید هفتاد و پنج روز و یک نصف روز است که آقا موشه عروسی کرده. یک دفعه از جا پرید و گفت:

«من چرا تا حالا نوه دار نشده‌ام؟»

تا این فکر به سرش زد، بلند شد، کفش پوشید، چارقند گل‌گلی سرش کرد و راه افتاد و رفت به خانه‌ی سوسکی خانم.

وقتی رسید، سلام کرده و نکرده، زود حرف دلش را زد و گفت:

«سوسکی خانم عروسم

ناز و گلم، ملوسم

ببین که غصه دارم

چون که نوه ندارم

بگو غمی نداری

برام نوه بیاری؟»

سوسکی که توی دلش رازی بود، گفت:

«آخه نمیشه، هوا بده

درختارو سرما زده

گنجشکه رو درخته

این کار خیلی سخته.»

ننه‌ی موشی گفت:

«ببین چه حرفا گفتمی

دیگه چاره نداری

الّا بلا همین جا

حرف‌های بیجا گفتمی

باید بچه بیاری

همین امروز و حالا.»



خلاصه، ننه‌ی موشه و سوسکی خانم دعوايشان شد و داد و بيدادشان تا هفت خانه آن طرف تر رسيد.  
آقا موشه توی باغچه بود که صدا شنيد. بيچاره نفهميد چطوری دويد که خیلی زود به خانه رسيد. ماجرا را که فهميد، اول خنديد و بعد گفت:

«ننه جون غصه نداره  
سوسکی يه بچه داره  
همين حالا تو بچه  
تو طاقچه‌ی انباره.»  
ننه‌ی موشی داد  
کشيد: «بچه‌ی  
تو، تو بچه،  
تو انباره؟  
ای داد و  
داد، ای  
هوار!»





بعد هم غش کرد و افتاد. موشی بغلش کرد و سوسکی رفت آب قند آورد. وقتی حالش سرجا آمد، همگی با هم رفتند که بچه‌ی سوسکی را ببینند. راز سوسکی همین بود. او یک تخم گذاشته بود، آن را توی بچه پیچیده بود و توی انباری قایم کرده بود تا سر وقت بچه از توی تخمش بیرون بیاید. همه‌ی سوسک‌ها همین کار را می‌کردند، اما ننه‌ی موشی از این راز خبر نداشت. او خیال می‌کرد بچه را که باز کند، یک بچه موش ریزه میزه از توی بچه بیرون می‌آید. وقتی در بچه باز شد و چشم ننه‌ی موشی به تخم سوسکی افتاد، دو دستی توی سرش زد و گفت: «بچه‌ی موش تو تخم سوسک؟ بچه‌ی موش تو تخم سوسک! ای وای آبروم رفت از این کار شدم مریض و بیمار مردم میگن چه زشته این بچه نیست، خشته.» بعد دوباره از حال رفت و افتاد توی بغل موشی. ننه‌ی موشه وقتی حالش جا آمد و فکرهايش را کرد، دید چاره‌ای ندارد. پس تصمیم گرفت تا وقتی بچه‌ی سوسکی از تخم دربیاید، آن جا بماند.